دیدار بیگلربیگی خرم آبادی با نظام السلطنه

دولت آبادی، سید علی محمد

نظام السلطنه-احوال تو چطور است؟چرا در این چند روز نزد من نیامدی؟

بیگلر بیگی-الحمد الله زنده هستم-دیگر امروز مقدر بود شرفیاب شوم.

نظام السلطنه-امر بر تو مشتبه است که تصور کرده‏ای من بتو بیمرحت هستم-خیر تو یک‏ مباله مست هستی و زود فراموش میکنی.من مجبور بودم برای اینکه این عادت از سر شماها بیفتد ریگی بگوش شماها بگذارم.اگر متنبه شده باشید و بعد از این بصداقت و درستی بمن‏ خدمت کنید منهم بتو محبت کرده جبران از گذشته خواهم کرد ولی باز میگویم مشروط بر اینکه بمن اطمینان بدهید که خدمتگراز واقعی باشید.آنکس که بتواند کسی را خراب کند میتواند آباد هم بکند.

بیگلر بیگی-مطلب بر خود حضرت اشرف پوشیده نیست که من و برادرم هیچوقت جز خدمتگزاری بدولت کاری نکرده‏ایم و همیشه خرابیهای سایر عشایر را ماها اصلاح میکردیم.

حالا کاریست شده منهم از همه گذشته صرفنظر کرده حاضرم که در آتیه خدمت کنم تا همت‏ حضرت اشرف چه کند.

نظام السلطنه(شاهانه)-تو باید بمن اطمینان بدهی که بدمستی نکنی و خدمتکار واقعی باشی منهم بتو مهربانی خواهم کرد.

من حیران این مذاکره و منظره هستم-از طرفی شاه امروز اینطور سلوک نمیکند که‏ باین بدبخت برادر کشته سلوک میشود ثانیا با سوابق مطالب که همه را میدانم این بیچاره‏ بدمستی نکرده و امرزو هم حال او غیر از اینست که میگوید.این چه حکایت است و حقیقته‏ مات و حیرانم.

بیگلر بیگی-من از جانب خودم هیچوقت خلاف و خیانتی سراغ ندارم و اگر در ایام‏ گذشته حوادثی پیش آمده است باز ماها خدمتگزار بودیم حالا هم حاضریم که خدمتگزاری نموده که در حقیقت امروزه ما هر خدمتی بکنیم به مملکت و وطنمان کرده‏ایم.نگارنده دیدم‏ خیلی مباحثه طولانی و حاضرین سلوک دارند بیگلر بیگی برای اینکه حاضر شده است که بوطنش‏ خدمت کند همراهی دارد و آن آمدن از خرم‏آباد به قصر است.اگر نمیخواست خدمت کند این راه را نمیپیمود و با این دلیل و برهان دیگر محتاج به دادن اطمینان نیست حالا موقعی‏ است که حضر تعالی درباره او لطف کرده گذشته را ترمیم فرمائید.

نظام السلطنه ساکت شد.بیگلر بیگی تبسمی کرد و مجلس ساکت شد و تا موقع حرکت‏ دیگر صحبتی نشد.بعد از آنکه برخواستیم نظام السلطنه گفتند باز تو را خواهم دید.بیا تو را به‏بینیم.

بیگلر بیگی گفت اطاعت دارم.فردا بیگلر بیگی نزد حقیر آمد و گفت دیشب رفتم آقای‏ نظام السلطنه را ملاقات کردم ایشان میگویند که باید تو بمن اطمینان بدهی تا بتو خدمتی‏ رجوع کنم.

گفتم چه اطمینان میخواهید.من حاضرم که با قرآن قسم بخورم گفتند قسم خوردن‏ قرآن در نزد شما چندان اهمیت ندارد.قسم میخورید و نقض میکنید گفتم هرکه را بخواهید ضامن میدهم.گفتند در این‏خصوص فکری میکنم و بتو جواب میگویم.حالا خیال کرده‏ام‏ که فردا صبح بروم ایشان راست نمیگویند شماها را هم فریب میدهند و من راضی نیستم‏ که شخص شما بواسطه مقام ریاستی که در فرقه دارید زیاده بر این تملق بگوئید عجالته که‏ این شخص مصدر کاری در آن حدود نیست بعدها هم معلوم نیست چه خواهد شد من حاضرم‏ هر امری باشد اطاعت کنم و منتظرم که از طرف شماها مصدر خدمتی وارد شود.از طرف نظر علیخان هم این قول را میدهم که بر سر عهد و پیمان خود ایستاده باشد و منافع عمومی‏ را فدای منافع شخصی نکند.مرا مرخص کنید که صبح زود بروم.

من گفتم که برای ماها یک تکلیفی است که تا بتوانیم باید در آن تکلیف کوشش کنیم.

شما بخواهید یا نخواهید من کوشش خود را خواهم کرد.از شماها خواهش میکنم که فردا را هم توقف کنید تا به‏بینیم چه میشود.

بیگلر بیگی در ضمن صحبت از سردار محیی شکایت کرد که سردار بواسطه وصلتی که‏ کرد تصور میکرد تمام کارهای او را سردار اصلاح میکند حالا ملاحظه میشود که ایشان بهیچوجه‏ توجهی ندارند.

من باو گفتم که ایشان مکرر با نظام السلطنه در این خصوص صحبت داشته‏اند و باز هم‏ خواهند داشت و غفلت نکرده و نخواهند کرد.فورا بعد از رفتن بیگلر بیگی بآقای سردار محبی صحبت داشتم و باتفاق آقایان که برای کار بختیاریها بنا بود ملاقات نظام السلطنه رفته و قرار صحبت بداریم.من قبلا از بیگلر بیگی سئوال کرده بودم که طریق ترمیم گذشته‏ درباره سردار اکرم و خود شما چیست؟

گفت که ضرر و خسارت سردار اکرم جبران کردنی نیست زیرا که دو کرور باو ضرر وارد آمده چگونه میشود جبران کرد؟درباره او باید به دادن امتیاز و نشان و شمشیر و غیره‏ ترمیمی کرد و او هم زیاده بر این توقعی ندارد.نظام السلطنه را هم می‏شناسید که تا چه‏ درجه قبض ید دارد و اما درباره خود من اگر بخواهد تلافی کند لا اقل خانه‏های خراب را بسازد که جای سکونتی داشته باشیم.من در ملاقات با نظام السلطنه اول عنوان مطلب را کردم که درباره بیگلر بیگی چه کردید و چه خواهید کرد؟

گفت او را امروز میخواهم که به‏بینم چگونه عنوان باید بکنم تا اقدام شود.

من گفتم نیابتا از طرف حضر تعالی خیالات او را فهمیده‏ام و آن اینستکه از خودش‏ باید رضایت نقدی کرد و بسردار اکرم امتیاز و نشانی داد.

آقای نظام السلطنه گفتند خیر اینها نیست بگوئید امروز بیاید نزد حقیر تا ترتیب‏ اینکار را بدهم.

من گفتم مقصود جلب و اطمینان نظر علیخان و رضایت بیگلر بیگی است بهر چه باشد.

ولی خواهش دارم که او را خشنود کنید.گفتند بسیار خوب.آقایان حاضر در این موضع‏ هیچکدام فرمایشی نفرمودند که بعد ببعضی اعتراض کردم و جواب غیرمنطقی شنیدم.

بهرصورت بیگلر بیگی را بعدازظهر آنروز نزد ایشان فرستاده و یقین داشتم که کار او را تمام کرده‏اند و منتظر بیگلر بیگی بودم که بیاید و نتیجه را بگوید.فردا صبح زود یکنفر را نزد حقیر فرستاد که من دیروز رفتم و دانستم نظام السلطنه با ما موافقت ندارد و اطمینان‏ حاصل نخواهد کرد لهذا بدون خداحافظی حرکت کرده رفتم.از اینکه خداحافظی نکردم‏ عذر میخواهم ولی چون میدانستم باز هم میگوئید یک روز بمانم و نمیخواستم زیاد بر این‏ خفت تحمل کنید و تحمل کنم لهذا بهتر این دیدم که بتوسط این شخص خداحافظی کنم.

قول همان است که داده‏ام.هر وقت از طرف خودتان مطلبی باشد بنویسید اطاعت میشود.

سردار هم جز اطاعت کاری نخواهد کرد.

معلوم نشد که صحبت آنها در آنروز بکجا کشیده است و چه شده.نتیجه این بود که‏ نوشته شد.بعد از ساعتی سردار محیی آمدند و گفتند من آدم دنبال او فرستادم که برگردد جواب داده بود توقف من بیحاصل است حالا که رفته‏ام میروم و راضی نیستم که دیگر زحمتی‏ تحمل نمایند.